

# پیش گفتاری بر



دونالد بارتلمی

ترجمہ ی مزدک بلوری



بشری

## فهرست

۷	مقدمه‌ی مترجم
۲۹	صحنه‌هایی از گریستن پدرم
۴۷	کوه شیشه‌ای
۵۵	دامپیر
۷۹	زندگی شهری
۱۰۳	پیش‌گفتاری بر هیچ
۱۱۱	ز مرد
۱۵۵	کی‌یرنگار بی‌انصاف نا شلگل
۱۶۷	گروهان
۱۷۹	دوستِ شجِ اُپرا
۱۸۷	قیام سرچیوستان

## صحنه‌هایی از گریستن پدرم

اشراف‌زاده‌ای سوار بر کالسکه‌اش در حیاناں پیش می‌رفت پدرم را زیر  
گرفت



بعد از مراسم پیاده به شهر برگشتم سعی کردم علت مرگ پدرم را  
به خاطر بیاورم بعد یادم آمد کالسکه‌ای او را زیر گرفت



به مادرم تلفن کردم و حشر مرگ پدرم را به او دادم مادرم گفت فکر  
می‌کنم این طوری بهتر باشد من هم گمان می‌کردم که این طوری بهتر  
است حوشی‌هایش داشت رفته‌رفته کم‌تر می‌شد از خود می‌پرسیدم آیا  
ناید برای یافتن ردّ اشراف‌زاده‌ای که کالسکه‌اش او را زیر گرفته بود  
اقدامی نکنم می‌گفتند یکی دو نفر شاهد تصادف بوده‌اند

اولین شاهد می‌گوید که مرد توی کالسکه «شیه اشراف‌زاده‌ها» بوده است اما شاید صرفاً به خاطر خود کالسکه بوده هر مردی که در کالسکه‌ی رینایی بشیید و رانده‌ای هم روی صندلی رانده باشد و یکی دو تا خدمتکار پشت کالسکه، معمولاً شیه اشراف‌زاده‌ها می‌شود اسم دختر بچه را یادداشت کردم و از او خواستم اگر چیز دیگری به خاطرش آمد به من خبر بدهد چقدر آب‌سبات به او دادم

در میدانی که پدرم کشته شده بود ایستادم و از رهگذران پرسیدم آیا حادثه را دیده‌اند، یا کسی را می‌شناسد که آن را دیده باشد در عین حال احساس می‌کردم تلاشم بیهوده است حتی اگر مردی را که کالسکه‌اش پدرم را ریز گرفته بود پیدا می‌کردم، به او چه می‌گفتم؟ «تو پدر مرا کشته‌ای» و اشراف‌زاده می‌گفت «بله، اما او دوید درست ریز پای اسب‌ها بوکرم سعی کرد کالسکه را بگه دارد اما خیلی سریع اتفاق افتاد هیچ کاری از دست کسی بر نمی‌آمد» بعد احتمالاً کیسه‌ای پر از پول به من می‌داد

مردی که وسط تخت نشسته خیلی شیه پدرم است دارد گریه می‌کند، اشک روی گونه‌هایش جاری شده است آدم می‌فهمد که از چیری ناراحت است وقتی نه او نگاه می‌کند متوجه می‌شوم که اتفاقی افتاده است مثل یک شیر آتش‌شانی که صامش در رفته باشد اشک می‌ریزد صدای ناله و زاری‌اش در همه‌ی اتاق‌ها می‌پیچد به حالت تأثر دستم را روی سینه‌ام می‌گذارم و می‌گویم «پدر» این حرف توحه‌اش را از

بله امکان دارد آن کسی که وسط تخت می‌نشید و گریه می‌کند پدر من باشد شاید کس دیگری باشد، پستیچی، مردی که حواریار را تحویل می‌دهد، دلال بیمه یا مأمور وصول مالیات، کسی چه می‌داند ناین حال، باید نگویم که شیه پدرم است شهادت سیار ریادی دارند در حال اشک ریختن لحظه‌ی ریز بلکه در آن حال احم می‌کند یادم می‌آید یک بار به مررعه رفته بودیم برای شکار پکادیلو<sup>۱</sup> (نتیجه‌ی رویارویی پکاری طوق‌دار<sup>۲</sup> و آرمادیلوی<sup>۳</sup> نواره<sup>۴</sup> در دشت‌های عرب) پدرم شلیک کرد و تیرش خطا رفت گریه کرد این گریه کردن شیه آن گریه کردن است

«تو تصادف را دیدی؟» «بله ولی فقط یه دره‌ش را یه مدت پشتم بهش بود» شاهد دختر کوچولویی یارده یا دوارده ساله بود در محله‌ی سیار فقیرنشینی زندگی می‌کرد و اگر شهادت می‌داد، گمان نمی‌کردم کسی حرفش را ناور کند «یادت می‌آید مرد توی کالسکه چه شکلی بود؟» گفت «شیه اشراف‌زاده‌ها»

۱ peccadillo، واژه‌ی آمیخته که نوسنده از ترکیب دو واژه‌ی peccary و armadillo بر ساحت است

۲ collared peccary، نوعی گراز امریکایی که روی گردن طوقی به رنگی متفاوت دارد

۳ nine banded armadillo، پستاندار کوچکی که بدنش از صفحات استخوانی زره‌مانندی پوشیده شده است و در صورتی که احساس خطر کند خود را به صورت گلوله‌ی توپ استخوانی بی‌درمی آورد